

## عملگرهای ناقص‌ساز در زبان فارسی: رویکردی شناختی

رحمان ویسی حصار\*

استادیار گروه زبان انگلیسی و زبان‌شناسی، دانشگاه کردستان، سنندج، ایران

حیب سلیمانی\*\*

استادیار گروه زبان انگلیسی و زبان‌شناسی، دانشگاه کردستان، سنندج، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۷/۰۱/۰۴، تاریخ تصویب: ۹۷/۱۱/۱۳، تاریخ چاپ: فروردین ۱۳۹۸)

### چکیده

جستار حاضر به‌واکاوی افعال ایستا و عملگرهای ناقص‌ساز<sup>۱</sup> در زبان فارسی از منظری شناختی می‌پردازد. در این راستا ابتدا نمودهای واژگانی بر حسب معیارهای تقید زمانی<sup>۲</sup> و (نا)همگونی ساختاری مورد ارزیابی قرار می‌گیرند. در نتیجه محمول‌های<sup>۳</sup> ناقص به‌صورت افعالی تبیین می‌شوند که تقید زمانی نداشته و فاقد ناهمگونی ساختاریند؛ اما افعال کامل به‌صورت افعالی مقید و ناهمگون (دارای نتیجه و یا نقطه توقف ذاتی) توصیف می‌شوند. در ادامه، سه عملگر مهم و پربسامد استمراری (داشتن)، عادت (می) و زمان دستوری مورد بررسی قرار گرفته و هم‌کنشی معناشناختی آن‌ها با نمودهای واژگانی تحلیل می‌شود. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که کارکرد اصلی این سه عملگر در راستای ناقص‌سازی و یا همگون‌سازی افعال کامل می‌باشد. برای مثال عملگر استمراری، مرزهای بیرونی رخدادهای کامل را حذف کرده و بر مرزهای میانی تمرکز می‌کند؛ این در حالی است که عملگر عادت، هم مرزهای بیرونی و هم مرزهای درونی افعال کامل را از کانون توجه زبانمند خارج می‌سازد. همچنین نشان خواهیم داد که عملگر ناقص‌ساز استمراری در ترکیب با افعال تحقق‌ی/فعالیتی، دستاوردی و لمح‌های به‌ترتیب تفاسیر استمراری، آغازی و تکرری را تولید می‌کند. در پایان نتایج تحلیل نشان می‌دهد که زمان حال، بنا به الزاماتی معناشناختی یکی از عملگرهای اصلی ناقص‌ساز در زبان فارسی است، و به‌همین دلیل پیشوند می از افعال کامل در زمان حال جدا ناشدنی است.

واژه‌های کلیدی: فعل ایستا، عملگر ناقص‌ساز، زبان فارسی، زمان حال، می، داشتن.

\* نویسنده مسئول: E-mail: veisirahman@yahoo.com

\*\* E-mail: h.soleimani@uok.ac.ir

1. imperfectivizer operator
2. temporal boundedness
3. predicate

#### ۱- مقدمه

نمود<sup>۱</sup> و زمان دستوری<sup>۲</sup> به‌عنوان دو مقوله معنانشناختی، بیانگر اطلاعات زمانی در زبان‌اند. اگر چه زمان دستوری جایگاه افعال (رخداد) را بر محور خطی زمان مشخص می‌سازد، اما نمود به‌ویژگی‌های رخدادی خود افعال (از جمله پویایی<sup>۳</sup>، دیرش<sup>۴</sup> و اتمام‌پذیری<sup>۵</sup>) می‌پردازد (بنگرید: وندلر<sup>۶</sup> ۱۹۶۷؛ کامری<sup>۷</sup> ۱۹۷۶؛ بینیک<sup>۸</sup> ۱۹۹۱؛ اسمیت<sup>۹</sup> ۱۹۹۷). این ویژگی‌های رخدادی ناظر به این پرسش‌ها هستند که آیا رخداد مورد نظر برای تحقق به یک منبع انرژی نیاز دارد (+پویا) یا خیر (-پویا)؛ آیا فرایند مورد نظر در یک بازه زمانی لحظه‌ای اتفاق می‌افتد (-تداومی) یا خیر (+تداومی)؛ و اینکه آیا کنش مربوطه غایت و پایان مشخصی دارد (+اتمام‌پذیر) یا خیر (-اتمام‌پذیر). بر این اساس، افعال بر حسب این سه ویژگی اساسی به چند دسته معین تقسیم می‌شوند:

۱. افعال فعالیتی<sup>۱۰</sup>: + پویا، + تداومی، -اتمام‌پذیر: دویدن، قدم زدن

۲. افعال تحقق‌ی<sup>۱۱</sup>: + پویا، + تداومی، + اتمام‌پذیر: ساختن، نامه نوشتن

۳. افعال دستاوردی<sup>۱۲</sup>: + پویا، -تداومی، + اتمام‌پذیر: یافتن، رسیدن

۴. افعال لمح‌های<sup>۱۳</sup>: + پویا، -تداومی، - اتمام‌پذیر: عطسه کردن، پر زدن

۵. افعال ایستا<sup>۱۴</sup>: -پویا، +تداومی، -اتمام‌پذیر: داشتن، دوست داشتن

این رویکرد -که به‌گفتمان وندلری معروف است- با پیش‌فرض این سه مولفه بنیادی پنج طبقه نمودی را پیشنهاد داده، و آن‌ها را کمابیش بازنمایی رخدادهای هستی‌شناختی می‌داند.

1. aspect
2. tense
3. dynamicity
4. duration
5. telicity
6. Vendler
7. Comrie
8. Binnick
9. Smith
10. activity
11. accomplishment
12. achievement
13. semelfactive
14. state

البته نقدهای زیادی نیز بر گفتمان وندلری وارد شده است. برای مثال برخی از محققان (ورکول<sup>۱</sup> ۱۹۷۲، ۱۹۹۳، ۲۰۰۵؛ دیسورات<sup>۲</sup> و ورکول ۱۹۹۹) معتقدند که افعال بالذاته حاوی یک معنای نمودی ثابت و درونی نیستند، بلکه هر فعل ممکن است در شرایط نحوی متفاوت معنای نمودی گوناگونی را از خود نشان دهد. برای مثال در جملات زیر یک فعل یکسان یکبار در حضور قمر<sup>۳</sup> درونی غیرمشخص فعالیت بوده (مثال ۶: نوشتن نامه به‌مثابه یک فعالیت بدون اتمام‌پذیری)، و بار دیگر در حضور یک قمر درونی مشخص به‌تحقیقی بدل می‌شود (مثال ۷: نوشتن یک نامه خاص با پایان مشخص). همین امر ماهیت متغییر نمود افعال را به‌روشنی نشان می‌دهد.

۶. او نامه می‌نویسد.

۷. او نامه را می‌نویسد.

معناشناسی شناختی<sup>۴</sup> برای رفع تناقضات نظری رویکردهای کلاسیک به‌نمود، بدیل نوینی را در این گستره مطرح کرده است. در واقع معناشناسی شناختی با نقد انگاره‌های هستی‌شناختی در تبیین نمود افعال بیان می‌کند که نمود یک فعل، نه محصول ویژگی‌های درونی افعال و نه محصول بازنمایی محض رخداد‌های بیرونی است؛ بلکه نمود نتیجه تفسیر شناختی زبانمند می‌باشد (لنگاکر ۱۹۸۷، ۲۰۰۸، ۲۰۱۱؛ رادن و دیرون ۲۰۰۷). در این حالت افعال بالذاته دربردارنده یک نمود ذاتی نیستند، بلکه این زبانمند است که بر حسب امکانات معناشناختی خاصی، ساختار رخدادی افعال را به‌صورت متفاوت تفسیر می‌کند. هر زبان امکانات شناختی خاصی را در اختیار زبانمندان قرار می‌دهد تا با کمک آن‌ها افعال را به‌شیوه‌ها و با نموده‌های متفاوت مفهوم‌پردازی کنند. به‌همین دلیل، در این گفتمان گاهی یک فعل یکسان می‌تواند به‌صورت‌های متفاوت و با نموده‌های متباین تفسیر گردد. یکی از این امکانات شناختی-تفسیری عملگرهای ناقص‌ساز است که به‌زبانمند اجازه می‌دهد تا ساختار رخدادی یک فعل را به‌صورت ناقص تفسیر کند. شناخت انواع ناقص‌سازها و ماهیت معناشناختی آن‌ها برای تبیین نمود افعال و فرایندهای نمودگردانی<sup>۵</sup> (تغییر معنای نمودی افعال) ضرورتی بنیادی دارد. در این راستا مقاله حاضر در صدد است که ابتدا به‌مرور انواع طبقات نمودی در زبان

1. Verkuyl
2. De Swart
3. argument
4. cognitive semantics
5. aspect shifting

فارسی پرداخته، و سپس عملگرهای ناقص‌ساز مهم را در زبان فارسی مورد واکاوی قرار دهد. در این راستا داده‌های زیادی در زبان فارسی از منظر شناختی مورد تحلیل قرار می‌گیرد. داده‌ها عمدتاً از طریق مصاحبه، شمع‌زبانی نگارندگان و همچنین برخی متون خبری گردآوری شده‌اند. با تحلیل داده‌ها سعی داریم که هم‌کنشی معناشناختی سه ناقص‌ساز اصلی (عملگر استمراری داشتن، عملگر عادت می، و عملگر زمان حال) را با انواع نمودهای واژگانی بررسی کنیم. تحلیل داده‌ها در واقع به منظور پاسخ به سه پرسش زیر انجام می‌گیرد:

الف: عملگر ناقص‌ساز استمراری (داشتن) چه تغییراتی را در ساختار رخدادی افعال ایجاد می‌کند؟

ب: عملگر ناقص‌ساز عادت می (می) چه تغییراتی را در ساختار رخدادی افعال ایجاد می‌کند؟

ج: به چه دلیل زمان حال تمام افعال را در زبان فارسی به افعال ناقص بدل می‌سازد؟ ساختار مقاله حاضر بدین ترتیب می‌باشد: بخش ۲ به مرور پیشینه تحقیق مربوط به نمود در زبان فارسی پرداخته، و بخش سوم اصول اساسی مربوط به نمود را در معناشناسی شناختی ارائه می‌دهد. در ادامه، بخش چهارم به تحلیل داده‌ها (هم‌کنشی عملگرهای استمراری و عادت می با افعال گوناگون) از منظری شناختی اختصاص داده خواهد شد. بخش پنجم نیز به رابطه نمود و زمان پرداخته، و زمان حال را به عنوان یک عملگر ناقص‌ساز در زبان فارسی تبیین می‌کند. در پایان نتایج تحقیق و پاسخ به پرسش‌های تحقیق در بخش ششم ارائه خواهد شد.

## ۲- پیشینه تحقیق

تحقیقات زیادی در باب نمود در زبان فارسی به صورت مستقیم و غیرمستقیم انجام گرفته است. در دستور سنتی، نمود بیشتر در کنار زمان دستوری بررسی شده، و صیغگان فعل بر اساس آن‌ها مشخص می‌شوند. در این گفتمان دستوری، نمودهای دستوری ناقص و کامل بیشتر در کسوت اصطلاحاتی چون صیغه استمراری و ساده مورد بررسی قرار می‌گیرند (خانلری ۱۳۵۲، انوری و گیوی ۱۳۸۵). شاید بزرگترین معضل این گفتمان این است که هیچگاه در این نگاه سنتی، نمود دستوری به عنوان عنصری مستقل از زمان و وجه تفکیک نمی‌شود.

البته تحقیقات نظریه‌بنیانی نیز در تفکیک و تبیین طبقات نمودی متفاوت در افعال زبان فارسی انجام شده است. عمدتاً این تحقیقات در جستجوی ویژگی‌ها و ماهیت نمودی افعال و

در پی طبقه‌بندی افعال زبان فارسی بر حسب طبقه نمودی آنها (چراغی و کریمی دوستان ۱۳۹۲، دستلان و دیگران ۱۳۹۳). این تحقیقات بطور مشخص بررسی فرایند ناقص‌سازی و نمودگردانی را دستور کار خود قرار نداده‌اند. همچنین نغزگوی کهن (۱۳۸۹) به بررسی ماهیت نمودی برخی از افعال معین در زبان فارسی می‌پردازد. این افعال هر کدام معانی نمودی خاصی (آغازی، پایانی و تقریبی) را به‌جمله تحمیل می‌کنند. اگر چه در مقاله مذکور به‌این نکته اشاره‌ای نشده است، اما می‌توان این افعال را انواع خاصی از ناقص‌سازها دانست که فازهای خاصی از افعال را بازنمایی کرده، و دیگر فازها را حذف می‌کنند. به‌تعبیر اسمیت (۱۹۹۷)، شاید بتوان همه این افعال معین را نوعی تکواژهای فراواژگانی دانست که باعث نمودگردانی افعال (ناقص‌سازی) می‌شوند.

البته برخی از تحقیقات در زبان فارسی مشخصاً به‌عملگرهای ناقص‌ساز (مانند می و یا داشتن) پرداخته‌اند، اما عمده آن‌ها یا فاقد رویکرد و مبانی نظری مشخص بوده، و یا اینکه فاقد تحلیل ساختاریند. برای مثال رضایی (۱۳۹۱) در تحلیل ناقص‌ساز می می‌نویسد که این عملگر تنها بیانگر نمود استمراری نیست، بلکه نمود تکراری و عاداتی را نیز نشان می‌دهد. البته هم‌کنشی‌های ساختاری و مفهومی این ناقص‌ساز با طبقات نمودی متفاوت در این اثر نادیده گرفته شده است. همچنین داوری و نغزگوی کهن (۲۰۱۷) نیز از منظری تاریخی و با تکیه بر پدیدار دستوری شدن، به‌ابعاد متفاوت ناقص‌ساز داشتن می‌پردازند. به‌باور آن‌ها ناقص‌ساز داشتن در زبان فارسی معانی استمراری و آغازی را القا می‌کند. از نظر آن‌ها داشتن محصول نوعی دگرگشت مفهومی است که طی آن معنای داشتن یک عنصر عینی به‌داشتن استمرار یک رخداد در کانون توجه تغییر می‌یابد. به‌عبارت دیگر معنای نمودی این فعل، محصول نوعی بسط استعاری است. اگر چه که این مقاله وجوه تاریخی یکی از ناقص‌سازها را مورد بررسی قرار می‌دهد، اما فاقد تحلیل ساختاری است. برای مثال، عملگرهای بسیار پربسامدی چون عملگر کامل و زمان حال مورد بررسی قرار نگرفته‌اند. آنچه که تاکنون در این پیشینه بررسی نشده، تعامل معناشناختی انواع ناقص‌سازها با پنج گونه نمود واژگانی و همچنین نمودگردانی‌های حاصل از این ترکیبات است. از سوی دیگر شبکه و کارکردهای معنایی این ناقص‌سازها به‌صورت ساختارمند در زبان فارسی مورد بررسی قرار نگرفته است. در این راستا مقاله حاضر از منظری شناختی به‌تبیین و توصیف سه ناقص‌ساز اصلی در زبان فارسی پرداخته، و ترکیب آن‌ها را با انواع نمودهای واژگانی بررسی می‌کند.

### ۳- روش تحقیق

در این بخش، ابتدا طبقات متفاوت نمود واژگانی در معناشناسی شناختی مورد بررسی قرار خواهد گرفت، و سپس ماهیت ناقص‌سازها را در این رویکرد تشریح خواهیم کرد.

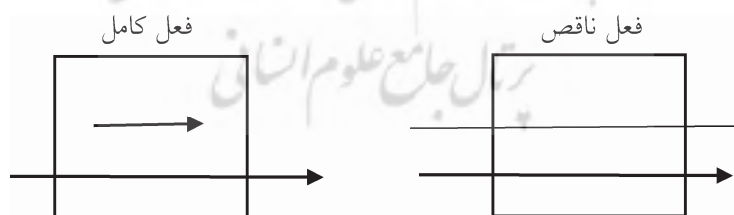
#### ۳-۱- طبقات نمودی در معناشناسی شناختی

همانگونه که در بخش مقدمه گفته شد، افعال در معناشناسی شناختی لزوماً حاوی ویژگی‌های نمودی ثابتی نیستند، بلکه زبانمند بر حسب اصول مشخصی معنای نمودی خاصی را به یک فعل نسبت می‌دهد. برای تبیین این امر اجازه دهید به مفهوم تاویل<sup>۱</sup> بپردازیم. تاویل در این رویکرد به توانایی شناختی بشر در بازنمایی و تفسیر یک موقعیت یکسان به شیوه‌های متفاوت (بر حسب نیازهای ارتباطی) اشاره دارد (لنگاکر ۲۰۰۸: ۴۳، ۵۴). بر این اساس مفسر می‌تواند یک موقعیت تجربی را از زاویه دیدهای متفاوت و به شیوه‌های متفاوت تاویل کند. در همین راستا، یک موقعیت فرایندی<sup>۲</sup> زمانمند (یک رخداد) نیز می‌تواند به شیوه‌های متفاوت توسط یک زبانمند تاویل و تفسیر گردد. در واقع نمود افعال، محصول همین قابلیت شناختی بشر در تاویل و تفسیر رخدادهای بیرونی است. لنگاکر (۱۹۸۷: ۲۵۸؛ ۲۰۰۸: ۱۴۷) معتقد است که نمود محصول قوه‌ای شناختی است که بر حسب آن بشر یک رخداد را با توجه به مفهوم ناهمگونی<sup>۳</sup> و تغییر تفسیر می‌کند. بنابراین، در این رویکرد افعال به دو گروه کامل<sup>۴</sup> و ناقص<sup>۵</sup> تقسیم می‌شوند. افعال کامل به رخدادهایی اشاره دارد که به صورت ناهمگون و مقید<sup>۶</sup> تفسیر شده، و افعال ناقص به فرایندهایی باز می‌گردد که به صورت همگون<sup>۷</sup> و نامقید بازنمایی می‌شوند. به عبارت دیگر افعال کامل، نشانگر رخدادهایی هستند که در یک بازه زمانی خاصی مقید بوده (محدود به بازه زمانی خاصی هستند)، و در ساختار فازیک<sup>۸</sup> خود تغییر و ناهمگونی خاصی را نشان می‌دهند. برجسته‌ترین نمود این تغییر فازیک همان ظهور نتیجه در مراحل

1. construal
2. processual –
3. heterogeneity
4. perfective
5. imperfective
6. bounded
7. homogeneous

۸. ساختار فازیک به مراحل متفاوت یک عمل (مرحله‌ی اول، میانی و پایانی) اشاره دارد.

پایانی یک رخداد است. برای مثال در زمانی که یک رخداد تحقق‌ی در بازه زمانی خود کامل می‌شود، یک نتیجه در مرحله آخر به‌منصه ظهور می‌رسد. این نتیجه خود حکایت از ظهور یک تفاوت و ناهمگونی در ساختار آن کنش دارد. نتیجه، مرز پایانی و بیرونی یک رخداد است که آن را از محیط پیرامونی خود (محیط زمانی) جدا می‌سازد. بر همین اساس این رخداد تقید زمانی دارد، زیرا در یک نقطه زمانی خاصی به‌تمام (نتیجه) می‌رسد. به‌همین دلیل رخدادهای کامل را مقید و ناهمگون می‌نامند. رخدادهای تحقق‌ی و دستاوردی ذیل این مقوله قرار می‌گیرند، چرا که دارای نتیجه (ناهمگونی) و نقطه اتمام و تکمیل شدن‌اند (تقید زمانی). اما افعال ناقص به‌فرایندهایی اشاره دارند که نه تقید زمانی داشته، و نه دارای ناهمگونی فازی‌اند. در واقع چون این فرایندها نقطه پایانی خاص و یا نتیجه خاصی را تداعی نمی‌کنند از این‌رو، تداوم آن‌ها منجر به یک تغییر و یا تحول خاصی (ناهمگونی) نمی‌شود. به‌همین دلیل، این رخدادها همگون پنداشته می‌شوند. از سوی دیگر همین همگونی باعث می‌شود آن‌ها مرز پایانی خاصی نداشته باشند، بنابراین، آن‌ها به‌لحاظ زمانی نیز نامقیداند. برای مثال، فرایند دوست داشتن در ذات خود غایت و نقطه پایان خاصی ندارد و به‌بازه زمانی خاصی مقید نیست. افعال ایستا در رویکرد کلاسیک جزو این گروه طبقه‌بندی می‌شوند. نمودارهای زیر (لنگاکر ۲۰۰۸: ۱۵۳) دو گروه افعال کامل و ناقص را به‌روشنی نشان می‌دهد. در این نمودارها محور درون چهارظلعی (قرار گرفته در وسط مربع) به‌گستره فعل اشاره دارد. همچنین محور یکسویه پایین چهارظلعی (از چپ به‌راست) محور زمان را نشان می‌دهد. خود شکل چهارظلعی نمایانگر گستره بلافصل<sup>۱</sup> است. در واقع هر چه در این گستره قرار گیرد در کانون توجه و شناخت زبانمند قرار دارد.



شکل ۱

همانگونه که از دو نمودار فوق مشخص است، رخداد کامل در گستره بلافصل مقید به یک بازه زمانی خاص بوده و در پایان نوعی ناهمگونی را از خود نشان می‌دهد (نوک پر رنگ فلش). در واقع پایان گستره رخداد درون گستره بلافصل شناختی قرار گرفته، و بنابراین پایان آن مشخص بوده، و تقید زمانی آن نیز مبرهن است. اما فرایند ناقص در گستره بلافصل مقید به بازه زمانی نبوده و دامنه آن فراتر از این گستره رفته است. در واقع آن مقداری از فرایند که در گستره بلافصل قرار دارد فاقد پایان، نتیجه و تقید زمانی است. تا اینجا روشن شد که رویکرد شناختی در تبیین نمود بهیچ وجه به کلیشه‌های هستی‌شناختی تکیه نداشته و نمود را محصول تفسیر ذهنی مفسر بر حسب تقید زمانی و مفهوم ناهمگونی می‌داند.

همانگونه که گفتیم، می‌توان افعال تحققی و دستاوردی را به دلیل حضور نتیجه (ناهمگونی) و تقید زمانی جزو مقوله افعال کامل دانست، و همینطور افعال ایستا، به دلیل فقدان نتیجه و مرز پایانی جزو گروه ناقص محسوب می‌شوند. اما سوال اساسی این است که جایگاه رخدادهای فعالیتی و لمحهای در این رویکرد کجاست. در این رابطه اسمیت (۱۹۹۷) پیوسته در تمایز بین رخدادهای تحققی/دستاوردی و فعالیتی/لمحهای از مفهوم پایان طبیعی و قراردادی بهره می‌برد. به تعبیر او رخدادهای نتیجه‌مند (تحققی و دستاوردی) بنا به سرشت تحولی خود سرانجام منجر به یک نتیجه و پایان طبیعی می‌شوند؛ و این نتیجه، همان لحظه پایانی (تقید زمانی) این رخدادهاست. اما رخدادهای فعالیتی و لمحهای سرشت تحولی ندارند که منجر به یک نتیجه شوند؛ بلکه آن‌ها نقطه توقف و پایان قراردادی دارند. اما این نقطه توقف از چه چیزی نشأت می‌گیرد. در واقع این نقطه از سرشت پایان‌پذیر و موقتی بودن آن‌ها ریشه می‌گیرد. بر خلاف فرایندهای ایستا که ماهیتی قابل انبساط<sup>۱</sup> داشته و در ذات خود موقتی نیستند (مگر اینکه از بیرون عاملی خارجی نقطه توقفی را بر آن‌ها تحمیل کند)، رخدادهای غیرنتیجه‌مند، ماهیتی فناپذیر و موقتی داشته و لزوماً به نقطه توقفی ختم می‌شوند. در واقع می‌توان بر حسب همین امر سه گروه فعلی را از هم تفکیک کرد: رخدادهای کامل نتیجه‌مند (تحققی و دستاوردی) در لحظه ظهور نتیجه، به اتمام می‌رسند (تقید زمانی بر حسب نتیجه). رخدادهای کامل غیرنتیجه‌ای (فعالیتی و لمحهای) نیز به علت ماهیت فناپذیری و موقتی بودن به ناچار به صورتی غیرمستقیم در یک لحظه خاص متوقف می‌شوند (تقید زمانی بر حسب نقطه‌ی توقف). اما فرایندهای ایستا به علت ماهیت انبساط‌پذیرشان، هیچ نقطه توقفی را به صورت مستقیم تداعی نمی‌کنند



(نامقید زمانی)، مگر اینکه عنصر خارجی چنین امری را بر آنها تحمیل کند. بر حسب همین تمایز، لنگاکر (۲۰۰۸: ۱۴۸) رخدادهای فعلیتی و لمحهای را نیز از نوع رخدادهای کامل می‌داند، بدین دلیل که آنها به‌ناچار در نقطه‌ای پایان یافته و متوقف می‌شوند اگرچه که نتیجه مشخصی ندارند. این تقید زمانی خاص (در غیاب نتیجه) را لنگاکر تقید ایزودیک می‌نامد.<sup>۱</sup> لنگاکر (همان) در اثبات این امر می‌گوید که این افعال بی‌نتیجه اما مقید، برخلاف افعال ناقص به‌راحتی با نمود استمراری ترکیب شده و همین‌طور برخلاف ناقص‌ها با زمان حال ساده ترکیب نمی‌شود، مگر اینکه تحت فرایند ناقص‌سازی (بوسیله عملگرهای ناقص‌ساز) قرار گیرند. برای مثال فعل فعلیتی در زمان حال، در مثال ۸ با پیشوند ناقص‌ساز می ترکیب شده، اما فعل ناقص یا ایستای دوست‌داشتن از حضور می در زمان حال بی‌نیاز است. همچنین در مثال ۱۰ فعل فعلیتی به‌راحتی با نمود استمراری ترکیب شده، اما فعل ایستا در مثال ۱۱ نمی‌تواند با این ناقص‌ساز ترکیب شود.

۸. او به‌خانه می‌رود.

۹. او علی را دوست دارد.

۱۰. او دارد به‌خانه می‌رود.

۱۱. او دارد علی را دوست دارد. \*

همین امر نشان می‌دهد که فعل فعلیتی و لمحهای اگر چه نتیجه ندارند، اما چون ماهیتی غیرقابل انبساط دارند، برخلاف ایستاها، بدون ناقص‌سازی با زمان حال ترکیب نمی‌شوند. چرا که آنها در ذات خود مقیدند، و افعال مقید در ترکیب با زمان حال، به‌علت پدیدار ناممکنی همپوشانی زمانی<sup>۲</sup> (بنگرید به: لنگاکر ۲۰۰۹: ۱۰۲؛ ۲۰۱۱) تحت فرایند ناقص‌سازی قرار می‌گیرند. در نتیجه می‌توان گفت که رخدادهای کامل نتیجه‌مند بر حسب ظهور نتیجه دارای ساختاری ناهمگونند، اما رخدادهای کامل بی‌نتیجه بر اساس ظهور نقطه توقف ذاتی است که دارای ساختار ناهمگونند. همین توقف نوعی تغییر و ناهمگونی را در ساختار رخداد مربوطه ایجاد می‌کند.

بنابراین، می‌توان گفت که در رویکرد شناختی، افعال کامل تقید زمانی داشته و این تقید یا در مرز پایانی نتیجه و یا در مرز پایانی توقف متعین می‌شود. همچنین ناهمگونی ساختاری این

1. bounded episode

2. temporal coincidence

رخدادها وابسته به همین ظهور فرجامین نتیجه و یا نقطه توقف عمل تبیین می‌شود. اما افعال ناقص، تقید زمانی ندارند، بنابراین هیچ ناهمگونی خاصی را نیز تداعی نمی‌کنند. در واقع آنها در ذات خود نقطه توقف و نتیجه‌ای خاص را تداعی نمی‌کنند. حال اجازه دهید به ساختار درونی افعال کامل و ناقص پردازیم. به این منظور، ابتدا باید به مقایسه‌ای بین افعال ناقص/کامل و اسامی قابل شمارش/ غیرقابل شمارش پردازیم. این مقایسه در ادبیات تحقیق پیوسته روشن‌گر بوده است.

محققان (بنگرید: لیچ ۱۹۷۰، ۲۰۰۴، مورلاتوس ۱۹۷۸؛ هوپلمان و روهر ۱۹۸۰؛ کارلسون ۱۹۸۱) معتقدند که یک اسم قابل شمارش به‌پیداری اشاره دارد که حاوی مرزی بیرونی با محیط پیرامونی خویش است. در واقع، این عنصر چون نوعی ساختار متمایز و مشخص دارد، پس می‌توان آن را از اشیای دیگر و محیط بیرونی تفکیک کرد. در مقابل این امر اسامی غیرقابل شمارش به‌عنصری اشاره دارند که مرز مشخص و معینی با محیط پیرامونی ندارند، چرا که ساختاری بی‌شکل و نامعین دارند. در مقایسه با این امر رخدادهای کامل نیز مرزی منفصل و منفک با محیط زمانی دارند؛ بدین شیوه که مرزی پایانی (مرحله نتیجه یا توقف) دارند که در لحظه آخر محقق شده و رخداد را به یک بازه زمانی محدود بر محور بی‌انتهای زمان محدود می‌کند. این امر در باره هر چهار طبقه افعال کامل (تحقیقی (ساختن)، فعالیتی (قدم زدن)، دستاوردی (رسیدن) و لمحهای (در زدن)) صدق می‌کند. اما فرایندهای ایستا (ناقص) مانند عناصر غیرقابل شمارش مرز بیرونی نداشته و پایان و محدودیت زمانی خاصی را تداعی نمی‌کنند. از سوی دیگر، اسامی قابل شمارش به‌عنصری اشاره دارند که مرزی درونی دارند. بدین معنا که چون این عناصر ساختار و پیکربندی مشخصی دارند، بنابراین، مرز مشخص و قابل تشخیصی بین عناصر سازنده آن وجود دارد (مانند مرز درونی میان اجزای یک میز). اما چون عناصر غیرقابل شمارش پیکربندی مشخصی ندارند، پس مرز مشخص درونی‌ای نیز میان عناصر درونی آن وجود ندارد (مانند مرز نامشخص میان اجزای آب). به‌همین سیاق، رخدادهای کاملی چون فعالیتی و تحقیقی نیز حاوی مراحل و فازهای مشخص و قابل تفکیکی از همند. به‌همین دلیل این مرزها از هم قابل تفکیک‌اند. در نتیجه زمانی که این افعال با ناقص‌ساز استمراری ترکیب می‌شوند، مراحل میانی آنها در برابر مرزهای پایانی آنها برجسته می‌شود.

۱۲. من داشتم خانه می‌ساختم.

۱۳. من داشتم قدم می‌زدم.

در این مثال‌ها، عملگر داشتن مرزهای درونی را از مراحل آغازی و پایانی تفکیک کرده و آن‌ها را برجسته ساخته است. نکته جالب این است که برخی از رخدادهای کامل اگر چه حاوی مرز بیرونی و تقید زمانی‌اند، اما مرز درونی ندارند. در واقع مرزهای درونی و مراحل میانی این کنش‌ها برای زبانمند قابل دسترسی نیست. بنابراین، وقتی این رخدادهای با عملگر استمراری ترکیب می‌شوند، دچار نمودگردانی شده و به جای مرزهای میانی، بخش‌های دیگری از این رخدادهای برجسته می‌شود.

۱۴. من داشتم برنده می‌شدم.

۱۵. من داشتم در می‌زدم.

در مثال ۱۴ بدین دلیل که فعل لحظه‌ای دستاوردی فاقد مراحل و مرزهای بیرونی است، پس عملگر استمراری نتوانسته مرزهای درونی آن را برجسته سازد؛ به همین دلیل مرحله‌ی آمادگی<sup>۱</sup> به ساختار فعل تحمیل شده و عناصر میانی این مرحله اضافه شده به فعل توسط این عملگر برجسته شده است. به همین سیاق چون فعل لحظه‌ای لمحهای (مثال ۱۵) فاقد مراحل میانی است پس مراحل میانی آن توسط عملگر استمراری برجسته نشده است. بلکه فعل، طی فرایند نمودگردانی ابتدا به فعالیتی تکراری بدل شده و سپس این عملگر مرزهای بیرونی میان رخدادهای تکراری در زدن را برجسته ساخته است.<sup>۲</sup> پس می‌توان گفت که علی‌رغم اینکه تمام افعال کامل مرز بیرونی و تقید زمانی دارند، اما برخی (تحقیقی و فعالیتی) حاوی مرز درونی (مراحل میانی) بوده، و برخی دیگر (دستاوردی و لمحهای) فاقد مراحل میانی‌اند.

اما باید گفت که فرایندهای ناقص یا ایستا، نه مرز بیرونی را تداعی کرده، و نه حاوی مرزهای درونی‌اند. آن‌ها مرز بیرونی ندارند، چرا که در نفس خود مقید به بازه زمانی خاصی نیستند، مگر اینکه به اجبار چنین بازه‌ای به آن‌ها تحمیل شود (مواردی از این پدیده در بخش‌های بعد مورد بررسی قرار خواهد گرفت). برای مثال در جمله زیر فعل عاشق بودن یک حالت ایستا است که می‌تواند به صورت نامتناهی انبساط یابد.

۱۶. علی عاشق مریم است.

افزون بر این، افعال ایستا مرز درونی نیز ندارند. این گزاره بدین معناست که این فرایندها حاوی مراحل و فازهای متفاوت و مشخصی نیستند که بتوان آن‌ها را از هم تفکیک کرد. به همین دلیل محققان معتقدند که یک حالت ایستای غیرتحویلی در یک بازه زمانی برای تمام

1. preparatory phase

۲. موارد متفاوت نمودگردانی و تحمیل در بخش‌های بعد به تفصیل شرح خواهد شد.

آنات متفاوت به صورت یکسان و هم‌درجه صادق است (وندلر ۱۹۶۷: ۷-۱۰۶؛ اسمیت ۱۹۹۷: ۳۲؛ بینیک ۱۹۹۱: ۱۸۳). یعنی فعل عاشق بودن به صورت کلی و یکسان در لحظات متفاوت ۱، ۲ و ۳ و.. حاضر است، و اینگونه نیست که بتوان هر مرحله متفاوتی را از این فرایند به نقطه زمانی خاصی منطبق کرد؛ بلکه کل حالت، در هر لحظه، به صورت کلی حاضر است. این در حالی است که مراحل آغازین، میانی و فرجامین یک رخداد کامل را می‌توان با لحظات متفاوت منطبق ساخت. بنابراین، باید گفت که یک فرایند ایستا، نه حاوی مرز درونی و نه حاوی مرز بیرونی است. افعال ایستای ناقص به علت فقدان فازهای میانی نمی‌توانند با عملگر استمراری ترکیب شوند، چرا که کارکرد اصلی این عملگر برجسته ساختن مراحل میانی است.

۱۷. علی دارد عاشق مریم است.\*

۱۸. علی دارد مریم را دوست دارد.\*

در واقع چون فرایندهای دوست‌داشتن و عاشق بودن ایستا بوده و فاقد مراحل میانی است، پس با عملگر استمراری داشتن باهمایی ندارند. همین تعارض معنایی، باعث نادستوری شدن جملات فوق شده است.

فرایندهای ایستا به علت عدم تقید به هر گونه مرزی قابلیت این را دارند که به صورت نامتناهی بسط داده شوند (کامری ۱۹۷۶: ۲۸؛ فراولی ۱۹۹۹: ۱۷-۳۱۶). به همین دلیل است که این رخدادهای بدون استثنا همیشه ممتد و دیرش‌مند در نظر گرفته شده‌اند. (بینیک ۱۹۹۱: ۱۸۴؛ اسمیت ۱۹۹۷: ۴۷) اما باید متذکر شد که افعال ایستا، اگرچه همیشه نامقیدند، اما می‌توانند طی فرایند تحمیل تحت تاثیر عملگرهای متفاوت جمله (قیده‌های زمانی) محدودیت و تقید زمانی را دریافت کنند.

۱۹. خورشید به مدت دو ساعت در آسمان بود.

در مثال فوق فعل بودن فعلی ناقص و ایستا است که محدودیت زمانی خاصی را تداعی نمی‌کند، اما قید تداومی به مدت توانسته است که یک بازه زمانی و محدودیت خاصی را به آن تحمیل کند. در واقع تحمیل<sup>۱</sup> به تغییر ویژگی‌های نمودی فعل در راستای هماهنگ شدن با خصایص زمانی قید حاضر در جمله اشاره دارد. فرایند تحمیل یا تغییر ماهیت نمودی افعال بیشتر تحت تاثیر عملگرهای ناقص‌ساز اعمال می‌شود که در بخش‌های بعد مورد بررسی قرار می‌گیرد. حال به صورت خلاصه می‌توان ویژگی‌های نمودی انواع افعال را بدین صورت

خلاصه کرد: افعال ناقص ایستا فاقد هرگونه مرز بیرونی و درونی‌اند، اما افعال کامل تحقیقی حاوی مرز درونی و مرز بیرونی از نوع مرز نتیجه‌مند است. همچنین افعال کامل فعالیتی حاوی مرز درونی بوده و همچنین دارای مرز بیرونی از نوع نقطه‌اپیزودیک توقف‌اند. همچنین فعل کامل دستاوردی اگرچه مرز بیرونی از نوع نتیجه‌مند دارد، اما فاقد مرز درونی است. در نهایت باید گفت که فعل کامل لمحه‌ای نیز حاوی مرز بیرونی اپیزودیک از نوع توقف است، اما فاقد مرز درونی است. تمام افعالی که حاوی مرز درونی‌اند، بدون تغییر نمود به‌صورتی طبیعی با عملگر استمراری ترکیب می‌شوند؛ این در حالی است که افعالی که مرز و مراحل درونی ندارند، در ترکیب با این عملگر دچار نمودگردانی می‌شوند. با مرور این مباحث می‌توان نتیجه گرفت که تنها نکته مشترک میان افعال کامل، تقید زمانی و حضور مرز بیرونی است. اما افعال ایستا در تقابل با مقولات متفاوت کامل، فاقد مرز بیرونی (تقید زمانی) و مرز درونی (مراحل میانی) می‌باشند.

### ۳-۲- ناقص‌سازها در معناشناسی شناختی

حال باید به‌ماهیت شناختی یک عملگر ناقص‌ساز از زاویه دیدی شناختی بپردازیم. یک عملگر ناقص‌ساز، عمگری است که یک رخداد (E) یا فرایند (P) را به یک فرایند ایستا (S) نگاشت می‌کند (دیسوارت ۱۹۹۸: ۳۵۴):

IMP: P U E → S

اما این نگاشت منطقی در واقع مبتنی بر یک عملکرد تفسیری خاصی محقق می‌شود. در واقع این عملگر یک زاویه دید خاصی را بر ساختار رخدادی افعال تحمیل کرده، و تحت تاثیر همین زاویه‌دید فعل مربوطه ناقص می‌شود. در واقع عملگر ناقص مراحل میانی یک رخداد خاص را برجسته ساخته، و در نتیجه مرزهای پایانی (نقطه‌اتمام و یا توقف) را حذف می‌کند (اسمیت ۱۹۹۷: ۶۲؛ دیسوارت ۱۹۹۸: ۳۵۴؛ مایکائلیس ۲۰۰۴: ۳۵؛ کامری ۱۹۷۶: ۴؛ کلین ۱۹۹۹: ۱۰۸؛ لنگاکر ۲۰۰۸: ۱۵۶، گیون ۲۰۰۱: ۲۸۹). فعل مربوطه نتیجتاً تحت تاثیر حذف مرزهای بیرونی نوعی همگونی را به‌خود می‌پذیرد. به‌عبارت دیگر، نقطه‌انباشت عمل (لحظه تغییر) و تقید زمانی آن توسط این عملگر حذف شده و بنابراین، فعل ساختاری همگون را به‌خود می‌پذیرد (مونس و استیدمان ۱۹۸۸: ۲۰). عملگرهای ناقص‌ساز در واقع تحت مقوله نمود دیدگاهی (اسمیت ۱۹۹۷: ۶۱) قرار می‌گیرند، زیرا به‌جای آنکه مانند افعال معنای واژگانی/نمودی داشته باشند، یک دیدگاه خاص را بر ساختار افعال تحمیل می‌کنند.

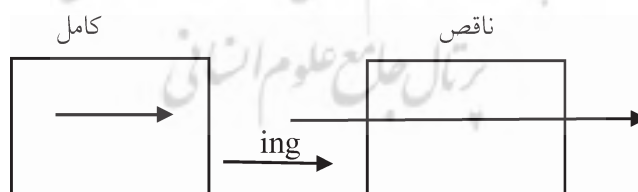
۲۰. من دارم نامه می‌نویسم

در جمله فوق شاهد یک فعل کامل (از نوع تحقیقی) هستیم. اما ترکیب عملگر ناقص‌ساز داشتن با این فعل باعث شده که تنها مراحل میانی این عمل بازنمایی شده، و پایان و تقید زمانی آن از کانون توجه حذف شود. به همین دلیل این رخداد کامل، در این جمله، به فرایندی ناقص و همگون تبدیل شده است. به همین دلیل کلین (۱۹۹۹) معتقد است که در یک زاویه دید ناقص تحمیل شده به فعل، مقدار زمان بازنمایی شده (مراحل میانی) تنها بخشی ناقص از کل گستره زمانی رخداد است. این امر بدین معنا است که مراحل میانی، در غیاب مرزهای پایانی، بازنمایی می‌شوند. همین بازنمایی ناقص مبنای وجه تسمیه این عملگرها است. اسمیت (۱۹۹۷) بازنمایی ناقص یک ناقص‌ساز را در برابر بازنمایی کامل، به صورت زیر نشان می‌دهد:

الف: طرح‌واره نمود دیدگاهی کامل: /I.....F/

ب: طرح‌واره نمود ناقص: I...../////.....F

همانگونه که از تصویر فوق مشخص است، در حالت ناقص تنها بخش میانی عمل، مفهوم‌پردازی شده است. برجسته‌ترین نوع ناقص‌ساز، عملگر استمراری است. به تعبیر لنگاکر (۲۰۰۸: ۱۵۵) این عملگر یک دیدگاه درونی<sup>۱</sup> را بر ساختار رخدادی افعال کامل تحمیل می‌کند. بدین شیوه که عملگر مربوطه مرزهای بیرونی رخداد را (نتیجه یا توقف) از کانون توجه حذف کرده، و در مقابل مرزهای میانی آن را برجسته می‌کند. همین امر باعث می‌شود فعل ناهمگونی (مرز بیرونی و پایانی: نتیجه یا نقطه توقف) خود را از دست داده، و دچار همگونی شود. هر رخدادی در غیاب مرزهای بیرونی خود، تقید زمانی خود را نیز از دست می‌دهد. تصویر زیر تبدیل یک رخداد کامل و مقید را به یک فرایند ناقص نامقید نشان می‌دهد.



شکل ۲

همانگونه که می‌بینیم وقتی رخدادی کامل با عملگر استمراری ترکیب می‌شود، مرز بیرونی و تقید زمانی آن از گستره بلافصل خارج می‌شود. این بدین معناست که مراحل پایانی عمل (نتیجه و پایان آن) از کانون توجه زبانمند خارج می‌شود. وقتی مراحل میانی یک عمل در برابر مرزهای بیرونی آن بازنمایی شود، فعل مورد نظر، معنای استمرار و در جریان بودن را در یک بازه زمانی خاص تداعی می‌کند. بطور اساسی، معنای استمرار و جریان داشتن یک عمل در یک بازه زمانی، محصول برجسته‌سازی مراحل میانی آن عمل می‌باشد.

بر خلاف عملگر استمراری که دیدگاهی درونی را به فعل تحمیل می‌کند، عملگر عاداتی دیدگاهی نامحدود<sup>۱</sup> را بر ساختار رخدادی افعال کامل تحمیل می‌کند (لنگاکر ۲۰۰۸: ۱۵۸؛ رادن و دیرون ۲۰۰۷: ۱۷۸). این عملگر در دو مرحله این امر را محقق می‌سازد. در قدم اول مرزهای بیرونی یک رخداد (نتیجه یا نقطه توقف) را حذف کرده، و در نتیجه ناهمگونی ناشی از نتیجه و یا توقف نیز ناپدید می‌شود. زمانی که پایان و نقطه اتمام یک رخداد از کانون توجه زبانمند حذف شود، آن فعل تقید زمانی خود را نیز از دست خواهد داد. اما عملگر عاداتی در مرحله دوم مرزهای درونی و مراحل میانی یک رخداد را نیز حذف می‌کند. به همین دلیل است که یک فعل ناقص شده، فاقد مرزها و مراحل میانی است. در واقع بر خلاف افعال کامل (و یا حتی استمراری) که ساختاری تحولی داشته و حاوی مراحل متمایزند، افعال عاداتی به یک حالت پایدار اشاره دارند که برای تمام لحظات زمانی به صورت یکسان برقرار است. اگرچه که هر یک از مراحل و فازهای متفاوت یک رخداد کامل می‌تواند با لحظه و زمان خاصی منطبق شود (برای مثال شروع عمل در لحظه ۱، ادامه در لحظه ۲ و پایان در لحظه ۳) اما فعل ناقص شده مراحل و فازهای درونی مشخصی ندارد که بتوانند با لحظات متفاوت زمانی منطبق گردند. بلکه یک فعل ناقص شده به یک حالت یا خصیصه پایداری (عادت) اشاره می‌کند که به صورت یکسان و در هر لحظه مشخصی به صورت کلی وجود دارد. به همین دلیل است که محققان بیان می‌کنند که ساختار یک فعل عاداتی برای لحظات و آنات زمانی غیرقابل تجزیه است (اسمیت ۱۹۹۷: ۳۲؛ بینیک ۱۹۹۱: ۱۸۳). برای تبیین امر به دو مثال زیر توجه می‌کنیم.

۲۱. علی دارد خانه می‌سازد.

۲۲. علی همیشه ورزش می‌کند.

در مثال ۲۱ فعل استمراری خانه‌ساختن به یک فرایند خاصی با مراحل مشخصی اشاره دارد. برای مثال، شروع این عمل می‌تواند در لحظه ۱، میانه آن در لحظه ۲ و پایان آن در لحظه ۳

اتفاق بیافتند. اما حالت پایدار ورزش کردن در جمله عادت‌ی ۲۲ فاقد مراحل درونی است که با آنات زمانی مشخص منطبق شود. همان قدر که خصوصیت ورزش کردن برای علی در لحظه ۱ صادق و برقرار است، به همان اندازه این خصوصیت در لحظات دیگر نیز برقرار است

فرایندهای عادت‌ی با ویژگی‌هایی چون توالی، تکرارپذیری، انبساط ابدی و همگونی تبیین می‌شوند. این در حالی است که رخدادهای استمرای ناقص با ویژگی‌های در جریان بودن، موقتی بودن، و ناقص بودن توصیف می‌شوند (کامری ۱۹۷۶: ۳۸-۴۰؛ اسمیت ۱۹۹۷: ۷۳؛ فراولی ۱۹۹۹: ۳۱۲). این تفاوت‌ها، تنها بر حسب وضعیت متفاوت مرزها و فازهای درونی افعال استمراری و افعال عادت‌ی تبیین می‌شود. در واقع فعل استمراری به مراحل درونی یک رخداد خاص اشاره می‌کند، به همین دلیل این عملگر به معنای استمرار و در جریان بودن یک فعل خاص ارجاع می‌دهد. اما فعل عادت‌ی به یک فعل خاص مستمر در یک زمان خاصی اشاره نمی‌کند، بلکه به یک حالت پایدار کلی بازمی‌گردد؛ این امر بدین دلیل است که عملگر عادت‌ی مراحل میانی رخداد مربوطه را حذف کرده، و آن را بدل به حالت و خصوصیتی کلی می‌کند.

در واقع یک عملگر عادت‌ی، نه تنها مرزهای بیرونی یک رخداد را حذف می‌کند، بلکه مرزهای درونی (جریان و تداوم بخش‌هایی از عمل) رخداد را نیز از کانون توجه خارج کرده و فعل را به صورت مطلق همگون می‌سازد. به همین دلیل، محققان این عملگر را همبسته دیدگاه نامحدود می‌دانند. یعنی فعل چنان نامتناهی و نامحدود تلقی می‌شود که تمام مرزهای درونی و برونی آن همگون می‌شود. به صورت خلاصه می‌توان گفت که اگر عملگر استمراری با تحمیل دیدگاه درونی بر ساختار رخداد، مرزهای بیرونی را حذف، و مرزهای میانی را برجسته می‌سازد؛ اما عملگر عادت‌ی، دیدگاهی نامحدود را بر فعل تحمیل کرده و هم مرزهای برونی و هم مراحل بیرونی را از کانون توجه خارج می‌سازد. فراولی (۱۹۹۹: ۳۲۸) معتقد است که اگرچه این دو ناقص‌ساز رخدادهای متفاوتی بازنمایی می‌کنند، اما هر دو گروه، به گروه نمود باز تعلق دارند، بدین معنا که هر دو عملگر پایان و مرز مشخص رخدادهای را حذف کرده و در نتیجه رخدادهای ناقص شده، پایان باز و نامعینی دارند. عدم حضور تقید زمانی در این افعال باعث می‌شود که این افعال دچار نوعی همگونی شوند. بدین معنا که تغییر فرجامین آن‌ها (نتیجه یا توقف) از کانون دید زبانمند حذف شود.

در نهایت باید گفت که افزون بر این موارد، زمان حال نیز به عنوان یک عملگر زمانی، همانند یک ناقص‌ساز عمل می‌کند. برای تبیین این پدیدار باید به هم‌کنشی زمان حال و رخدادهای مقید کامل اشاره‌ای داشته باشیم. می‌دانیم که زمان حال به وضعیتی اشاره دارد که در



آن کل یک موقعیت با لحظه صفر سخن (لحظه حال) منطبق است. اما بدین دلیل که این لحظه، یک نقطه زمانی بسیار محدودی است، هرگز نمی‌تواند کل گستره یک رخداد مقید را پوشش دهد. بنابراین، تنها بخش‌های میانی رخداد را برجسته ساخته و مراحل پایانی را حذف می‌کند، به همین دلیل افعال کامل در زمان حال بیشتر حاوی نمود ناقص‌اند (دکلیک ۲۰۰۶؛ لنگاکر ۲۰۰۹؛ ۲۰۱۱). لنگاکر (همان) این مسئله را به‌عنوان ناممکنی همپوشانی زمانی<sup>۱</sup> تبیین می‌کند. به همین دلیل بیشتر افعال مقید در زمان حال، به‌صورت ناقص بازنمایی می‌شوند:

۲۳. من غذا می‌خورم.

۲۴. من نامه می‌نویسم.

پس می‌توان نتیجه گرفت که زمان حال خود عملگری ناقص ساز است که مرزهای بیرونی رخدادهای مقید را حذف کرده، و آن‌ها را نامقید می‌سازد:

#### PRESENT: P U R: S

همانگونه که گفتیم ناقص سازها افعال متفاوت کامل را به یک فعل همگون ناقص تبدیل می‌سازند. محققان این فرایند تغییر و دگرگونی را تحمیل<sup>۲</sup> یا نمودگردانی گویند. این فرایند به تغییر ماهیت نمود واژگانی افعال تحت تاثیر عملگرهای جمله مانند قیدها، ناقص سازها و زمان اشاره دارد (پوستویفسکی ۱۹۹۵؛ دیسوارت ۱۹۹۸، ۲۰۰۲؛ جکندوف ۱۹۹۷؛ کورتس رودریگز ۲۰۱۴). در واقع طی این فرایند، یک عملگر ویژگی‌های معناشناختی و نمودی یک فعل را به نفع خصایص معنایی-شناختی خود تغییر می‌دهد. برای مثال می‌دانیم که عملگر استمرار با رخدادهایی ترکیب می‌شود که مرزها و مراحل درونی داشته باشند (جمله ۲۵)؛ اما زمانی که یک فعل حاوی مرزهای میانی نباشد (فعل ایستا در جمله ۲۶) عملگر مربوطه ماهیت نمودی این فعل را تغییر داده و آن را به یک فعل با نمودی جدید (تحقیقی در ۲۶) بدل می‌سازد:

25. He was building a house

26. He was liking him.

برای مثال عملگر استمرار در جمله ۲۶ یک تفسیر تحقیقی را بر فعل ایستای دوست داشتن تحمیل کرده است. انواع تحمیل‌های منتج از ترکیب عملگرهای ناقص ساز و افعال گوناگون را در بخش ۴ به تفصیل شرح خواهیم داد.

1. temporal coincidence

2. coercion

### ۲-۳-۱- ناقص‌سازها در فارسی

همانگونه که در بخش قبل گفتیم یک ناقص‌ساز عملگری است که مرز پایانی و تقید زمانی رخدادها را حذف می‌کند. در نتیجه فعل مربوطه تبدیل به یک فعل ناقص می‌شود. در واقع لنگاکر (۲۰۰۸: ۶-۱۵۵) بیان می‌کند که یک ناقص‌ساز با تمرکز کردن بر مراحل میانی و حذف مرزها و مراحل بیرونی رخدادها (مرحله نتیجه یا توقف) آن‌ها را دچار همگونی ساختاری می‌کند. همگونی ساختاری ناظر به این واقعیت است که این افعال دیگر تفاوت و یا تغییری (نتیجه) را از خود نشان نمی‌دهند، چرا که مرحله و فاز نتیجه و تغییر از کانون توجه خارج شده است. در زبان فارسی دو عملگر ناقص‌ساز اصلی وجود دارند که عامل اصلی همگون سازی فعل‌ها هستند. این عملگرها عبارتند از: داشتن و می. در مرحله اول به عملگر داشتن می‌پردازیم.

عملگر داشتن در زبان فارسی یک عملگر استمراری است که با افعال گوناگون ترکیب شده و آن‌ها را به رخدادهای متداوم استمراری بدل می‌سازد. در واقع عملگرهای استمراری مانند یک لُز دوربینی عمل می‌کنند که بر بخش خاصی از فعل تمرکز کرده، و بخش‌های دیگر را از کانون توجه خارج می‌سازند (اسمیت ۱۹۹۷: ۶۰، ۷۳). برای مثال در جمله زیر عملگر داشتن بر مراحل و مرزهای درونی رخداد ساختن تمرکز کرده، و همچنین مرحله نهایی رخداد ساختن (نتیجه) را از کانون توجه حذف کرده است.

۲۷. ما داشتیم خانه می‌ساختیم.

این عملگر استمراری با برجسته ساختن مراحل میانی (بنگرید به مایکائلیس ۲۰۱۱: ۱۳۷۶) و کانون‌زدایی مرحله نتیجه ساختار ناقصی را از فعل بازنمایی می‌کند که لزوماً معنای نتیجه و پایان را تداعی نمی‌کند. برای مثال در جمله فوق مشخص نیست که آیا استمرار عمل ساختن منجر به نتیجه غایی شده است یا خیر. در واقع این جمله تنها استمرار مراحل میانی عمل را بازگو می‌کند. بنابراین، می‌توان ادعا کرد که این عملگر نیز یک دیدگاه درونی را بر ساختار افعال تحمیل کرده و آن‌ها را همگون و ناقص می‌سازد. البته باید یادآور شد که ترکیب این عملگر با افعال متفاوت منجر به تولید ناقص‌های متفاوت می‌شود. برای مثال، این ناقص‌ساز در مواردی یک تفسیر استمراری<sup>۱</sup>، گاهی یک تفسیر تکراری<sup>۲</sup> و گاهی یک تفسیر آغازی<sup>۳</sup> را تولید

1. progressive

2. iterative

3. inceptive

می‌کند. اما در هر صورت تمام این تفاسیر از نوع یک تفسیر ناقص‌اند، چرا که در همه آنها مرزهای پایانی (به‌عنوان اصلی‌ترین نقطه تغییر و تحول فعل و همچنین تقید زمانی) محذوف گشته‌اند (ژیانو و مکتری ۲۰۰۴: ۲۴). انواع این تفاسیر را در همین بخش مورد بررسی قرار می‌دهیم. اما قبل از تحلیل و تبیین انواع هم‌کنشی‌های معنایی عملگر استمراری داشتن و انواع نمودهای واژگانی، به‌معنای واژگانی خود عملگر داشتن می‌پردازیم.

این عملگر محصول دستوری شدن فعل واژگانی داشتن است که معنای مالکیت و دارایی را تداعی می‌کند (بنگرید به‌داوری و نغزگوی کهن ۲۰۱۷). شاید بتوان گفت که این فعل یکی از بهترین گزینه‌ها برای تولید یک عملگر ناقص‌ساز است؛ چرا که فعل داشتن به‌عنوان یک فعل واژگانی، در مرحله اول یک فعل ایستا و ناقص است. برای مثال در جمله زیر رابطه مالکیت بین سعید و کتاب لزوماً منجر به تغییر و تحول خاصی نمی‌شود. از سوی دیگر این مالکیت لزوماً مرز و پایان مشخصی را نیز تداعی نمی‌کند. به‌همین دلیل، این فعل به‌طور کامل ایستا و ناقص است.

۲۸. سعید کتاب دارد.

البته ممکن است که همین فعل نامقید در کنار یک قید استمراری مانند (به‌مدت) قرار گفته و یک مرز پایانی را به‌خود بپذیرد.

۲۹. من به‌مدت دو سال اون کتاب رو داشتم.

در این حالت می‌گوییم که قید تداومی، فعل ایستا را دچار تحمیل یا نمودگردانی کرده است. در واقع این قید باعث شده که فعل همگون نامقید، یک مرز پایانی و تقید زمانی را به‌خود بپذیرد. اما این فعل در حالت معمول و به‌صورت کلی یک فعل ایستا است، چرا که به‌یک رابطه نامحدود و همگون اشاره دارد. در طی فرایند دستوری شدن این فعل ناقص خود به‌عملگری تبدیل گشته که هر فعل کاملی را به‌فعل ناقص بدل می‌سازد.

حال با این مقدمه اجازه دهید ترکیب و هم‌کنشی این ناقص‌ساز را با افعال گوناگون بررسی کنیم. همانگونه که گفتیم این عملگر افزون بر تحمیل تفسیر استمراری بر برخی از افعال، می‌تواند در مواردی تفاسیر آغازی و تکراری را نیز به‌افعال اضافه کند. اما هر کدام از این تفاسیر محصول ترکیب این عملگر با افعال خاصی است. برای مثال تفسیر استمراری، محصول ترکیب این عملگر با افعال تحققی و فعالیتی است. در این حالت، فعل استمراری به‌جریان و استمرار کنش مربوطه اشاره می‌کند. این تفسیر محصول ترکیب این عملگر با افعالی است که دارای مرزها و عناصر میانی و درونی‌اند. اما در مواردی ترکیب این عملگر با برخی از

افعال (که فاقد مرز درونی هستند) منجر به غلبه تفاسیر تکراری و آغازی می‌شود. هر کدام از این موارد را در جملات زیر به تفصیل مشاهده می‌کنیم.

۳۰. او ماشین را تعمیر کرد.

۳۱. او داشت ماشین را تعمیر می‌کرد.

۳۲. او قدم زد.

۳۳. او داشت قدم می‌زد.

۳۴. او عطسه کرد.

۳۵. او داشت عطسه می‌کرد.

۳۶. او بازی را برد.

۳۷. او داشت بازی را می‌برد.

۳۸. او هندسه بلد بود.

۳۹. او داشت هندسه بلد بود.\*

مثال‌های ۳۰ و ۳۲ به ترتیب دارای افعال تحقق‌ی و فعالیت‌ی اند. همانگونه که گفتیم یک فعل تحقق‌ی، نوعی تقید زمانی و ناهمگونی مبتنی بر نتیجه دارد. از سوی دیگر، یک فعل تحقق‌ی، حاوی مرزها و فازهای میانی است. برای مثال، فعل تعمیر کردن در مثال ۳۰ در یک نقطه به‌تمام می‌رسد (تقید زمانی)؛ و همچنین ظهور نتیجه (تکمیل تعمیر ماشین) نیز نوعی ناهمگونی و تحول را در ساختار رخداد نشان می‌دهد. اما نکته جالب توجه در مثال ۳۱ این است که زمانی که این فعل با عملگر داشتن ترکیب می‌شود، هر دوی این ویژگی‌ها را از دست داده، و به‌نوعی نامقید و همگون می‌شود. در واقع عملگر استمراری داشتن با تمرکز بر مراحل میانی فرایند تعمیر کردن، نتیجه و پایان عمل را از کانون توجه خارج می‌سازد. با حذف نتیجه و مرز پایانی عمل، فعل هم ناهمگونی (تغییر نهایی در ساختار عمل: نتیجه) و هم تقید زمانی (مرز پایانی عمل) را از دست می‌دهد. بنابراین برجسته‌سازی مراحل و فازهای میانی این فعل تحقق‌ی منجر به حذف مرز بیرونی (نتیجه) و تقید زمانی فعل می‌شود. ترکیب این عملگر با این فعل به‌نوعی معنا و مفهوم استمرار و در جریان بودن یک عمل ناقص (چیزی که هنوز به نتیجه پایانی نرسیده) را تداعی می‌کند.

به‌همین سیاق فعل قدم زدن در مثال ۳۲ یک فعل فعالیت‌ی است که یک مرز بیرونی اپیزودیک (لحظه توقف و سکنه فعل) دارد. همین مرز بیرونی نوعی تقید زمانی (مرز اتمام عمل) را برای فعل به‌ارمغان می‌آورد. از سوی دیگر این فعل حاوی مرزهای میانی و مراحل درونی است. اما این فعل در مثال ۳۳ با عملگر استمراری داشتن ترکیب شده است. در واقع

این عملگر بر مراحل میانی عمل قدم زدن تمرکز کرده، و مرز بیرونی (لحظه توقف و اتمام عمل) را حذف کرده است. این عملگر با تمرکز بر مراحل میانی، فعل را به لحاظ زمانی نامقید ساخته است. از سوی دیگر عملگر داشتن با حذف مرز اپیزودیک بیرونی (لحظه توقف) فعل را به صورت چشمگیری همگون کرده است. بنابراین، در این مورد نیز تمرکز بر مراحل میانی و حذف مرزهای بیرونی فعل به نوعی معنای استمرار و در جریان بودن را تداعی می‌کند. نکته قابل توجه در این دو مورد این است زمانی که عملگر ناقص‌ساز داشتن با افعال حاوی مرزهای درونی ترکیب می‌شود، معنای استمرار و تداوم را می‌دهد. در واقع تفسیر استمراری این عملگر محصول برجسته سازی مراحل میانی در افعال تحققی و فعالیتی است.

مثال‌های ۳۴ و ۳۶ به ترتیب نیز حاوی افعال لمح‌های و دستاوردیند. همانگونه که در بخش‌های پیشین گفته شد یک فعل لمح‌های، حاوی تقید زمانی بوده و به‌ناچار در نقطه‌ای پایان می‌یابد. نقطه توقف فعل همان مرز بیرونی و اپیزودیک فعل می‌باشد که برای فعل نوعی ناهمگونی ساختاری ایجاد می‌کند. اما مهمترین ویژگی این فعل در این است که این فعل لحظه‌ای فاقد مرزهای درونی و فازهای میانی است. اما در مثال ۳۵ مشاهده می‌کنیم که این فعل با عملگر داشتن ترکیب شده است. همانگونه که پیشتر یادآوری شد، کارکرد یک عملگر ناقص‌ساز برجسته ساختن مراحل میانی یک رخداد است. حال با توجه به این امر می‌توان پرسید که چگونه عملگر داشتن می‌تواند مراحل میانی یک رخداد را برجسته سازد، در حالی که آن رخداد فاقد فازهای میانی است. با در نظر داشتن این مسئله می‌توان گفت که نوعی تنش معنایی میان کارکرد معنایی این عملگر (تمرکز بر مراحل میانی) و ویژگی معنایی این فعل لمح‌های (فقدان مرزهای درونی) وجود دارد. فرایند تحمیل در چنین مواردی برای رفع تنش معناشناختی میان ویژگی‌های معنایی یک عملگر و خصایص نمودی فعل وارد می‌شود. تحمیل در واقع به تغییر نمود فعل در راستای هماهنگ شدن با الزامات معنایی عملگرهای جمله اشاره دارد. در نتیجه ماهیت نمودی فعل تغییر یافته تا بتواند با این عملگر ترکیب شود. در مثال ۳۵ فعل لمح‌های، تحت تاثیر عملگر استمراری به فعل فعالیتی تکراری (تکرار مکرر عطسه کردن) تبدیل شده است. این موردی از نمودگردانی یا تغییر ماهیت نمودی فعل است که برای هماهنگ شدن با کارکرد عملگر استمراری انجام گرفته است. حال که فعل به یک فرایند ممتد تکراری بدل شده است، عملگر استمراری می‌تواند بر آن اعمال شود. بنابراین، این عملگر برای برجسته ساختن فازهای میانی، برخی از موارد میانی اعمال تکراری عطسه کردن را برجسته ساخته است، اما موارد پایانی و آغازی آن را حذف کرده است:

I.....////////.....F

اگر در نمودار فوق نقاط را به‌عنوان تکرار عمل عطسه کردن در نظر بگیریم، و حروف آی و اف را به‌عنوان شروع و پایان این عمل تکراری محسوب کنیم؛ خطوط برجسته شده در وسط، آن اعمال تکراری میانی است که توسط عملگر ناقص‌ساز برجسته شده است. در واقع تفسیر تکراری غالب شده بر این جمله محصول همین تغییر نمودی (از لمح‌های به‌تکراری) فعل است. بنابراین، می‌توان گفت که زمانی که عملگر ناقص با یک رخداد لمح‌های ترکیب می‌شود معنای تکرار را می‌رساند. در واقع تفسیر تکراری محصول اعمال ناقص‌ساز داشتن بر افعالی است که مراحل میانی نداشته، و فاقد نتیجه هستند.

مثال ۳۶ نیز حاوی یک فعل دستاوردی است. این فعل به‌علت نتیجه مند بودن هم تقید زمانی (پایان عمل) داشته، و هم اینکه دارای ناهمگونی ساختاری (نتیجه به‌عنوان تغییر پایانی) است. این فعل لحظه‌ای است چرا که تنها به یک لحظه خاص (بردن بازی) ارجاع می‌دهد، و عمل برنده شدن در یک لحظه (لحظه آخر بازی) اتفاق می‌افتد. اما این فعل فاقد مراحل میانی است، پس با کارکرد معنایی عملگر استمراری در تضاد است. اما علی‌رغم این امر مشاهده می‌کنیم که در مثال ۳۷ این فعل با این عملگر ترکیب شده است. در این حالت فعل در مثال ۳۷ نه به‌نتیجه عمل (بردن بازی) بلکه به‌مراحل آغازی عمل (مراحل قبل از برنده شدن) اشاره دارد. در واقع عملگر استمراری در این ترکیب نو برای رفع تضاد معنایی یک فاز نو (مرحله مقدماتی)<sup>۱</sup> را به‌ساختار فعل لحظه‌ای اضافه کرده و آن را تبدیل به یک فعل تداومی کرده است. بنابراین، فعل تحت تاثیر عملگر استمراری یک تفسیر آغازی را به‌خود پذیرفته است زیرا فعل نو به‌مراحل آغازی و مقدماتی قبل از برنده شدن اشاره می‌کند. پس می‌توان گفت که عملگر ناقص در این مثال یک تفسیر آغازی را به‌فعل تحمیل کرده است. حال می‌توان نتیجه گرفت که تفسیر آغازی نتیجه ترکیب یک فعل نتیجه‌مند بدون مراحل میانی با عملگر ناقص‌ساز داشتن می‌باشد. در نهایت باید گفت که ترکیب ناقص‌ساز داشتن با افعال ناقص بطور کامل نشاندار و بی‌معنا است (مثال ۳۹)، زیرا که این افعال در اساس مرز و مراحل درونی ندارند که بتوانند با این عملگر خاص ترکیب شوند. از سوی دیگر چون این افعال خود ناقص و همگون می‌باشند، لزومی ندارد که با عملگرهای ناقص‌ساز ترکیب شوند.

حال در ادامه اجازه دهید به عملگر ناقص‌ساز می‌پردازیم. این پیشوند در واقع یک‌وند چند معنایی است. از سویی می‌تواند معنای استمراری داشته باشد، در این مورد ابعاد معنایی می‌هیچ فرقی با عملگر داشتن ندارد، بنابراین برای پرهیز از اطاله‌ی کلام از بررسی این بعد استمراری می‌در اینجا پرهیز می‌کنیم. اما جدای از این مورد، کارکرد اصلی ناقص‌ساز می‌در زبان فارسی به تولید ساخت‌های عادت‌ی باز می‌گردد. در واقع این عملگر افعال کامل را به افعال عادت‌ی تبدیل می‌کند. برای توضیح این امر به مثال‌های زیر می‌پردازیم.

۴۰. او هر روز قدم می‌زند.

۴۱. او همیشه این اتاق را تمیز می‌کند.

۴۲. او همیشه سرفه می‌کند.

۴۳. او همیشه این بازی را می‌برد.

عملگر می‌همراه با قیدهایی خاص ساخت عادت‌ی را در زبان فارسی پدید می‌آورد. همانگونه که در قبل گفتیم این عملگر یک دیدگاه نامحدود را به افعال تحمیل می‌کند. در نتیجه عملگر می‌مرزهای بیرونی (نتیجه یا نقطه‌ی توقف) و تقید زمانی تمام افعال کامل را حذف می‌کند. به همین دلیل است که افعال عادت‌ی شده به فرایندهای اشاره دارند که به صورت نامحدود می‌توانند انبساط یافته و ادامه یابند. برای مثال جمله شماره ۴۰ به یک فعل فعالیت‌ی اشاره دارد که به صورت عادت‌ی در هر روز و هر زمانی می‌تواند تکرار شود. این فعل به یک رخداد خاص مستمر اشاره نمی‌کند، بلکه به یک خصلت پایدار ایستا رجوع می‌کند که در همه زمانها صادق است. بنابراین، این عمل عادت‌ی پایان و محدودیت زمانی خاصی ندارد. این امر بدین دلیل است که عملگر عادت‌ی تقید زمانی و محدودیت آن را حذف کرده است. اما همانگونه که گفتیم عملگر عادت‌ی مرزهای میانی رخدادهای را نیز حذف می‌کند؛ به همین دلیل رخداد مثال ۴۰ لزوماً به استمرار و در جریان بودن یک عمل خاص اشاره ندارد. برای مثال فرد می‌تواند این جمله را زمانی بگوید که فرد اصلاً در حال قدم زدن نباشد. فلذا می‌توان نتیجه گرفت که افعال عادت‌ی معنای استمرار ندارند، بلکه به یک خصلت و حالت پایدار اشاره دارند. علت غیاب معنای استمرار در این افعال این است که عملگر ناقص‌ساز عادت‌ی نه تنها مرزهای بیرونی رخدادهای را (تقید زمانی) حذف می‌کند، بلکه مرزهای میانی و درونی را نیز از کانون توجه حذف می‌کند. به همین دلیل این افعال به جریان یک رخداد خاص و محدود رجوع نمی‌کنند؛ بلکه به یک حالت پایدار اما نامستمر برمی‌گردند. وقتی مراحل میانی یک رخداد حذف می‌شود فعل یک کنش کلی و یا حالت کلی (و نه عمل خاص مستمر) را تداعی می‌کند.

همین امر در مورد مثال ۴۱ که حاوی یک فعل تحقیقی است نیز صادق است. عملگر عادت‌ی در وهله‌ی اول محدودیت و تقید زمانی فعل را حذف کرده است، در نتیجه این فعل به‌انبساط نامحدود یک فرایند اشاره می‌کند. از سوی دیگر این عملگر مراحل میانی عمل را نیز حذف کرده و آن را به یک کنش کلی و حالت پایدار نامستمر بدل ساخته است. پس می‌توان نتیجه گرفت که اگر چه عملگر ناقص‌ساز داشتن تنها مراحل پایانی عمل را حذف می‌کند، اما عملگر عادت‌ی هم مراحل میانی و هم مراحل پایانی را از کانون توجه خارج می‌سازد. در نتیجه یک فعل با همگونی مطلق (فقدان مرز درونی و بیرونی) پدید می‌آید. به‌همین سیاق عملگر ناقص‌ساز می‌در مثال‌های ۴۲ و ۴۳ نیز مرزهای بیرونی افعال لمح‌ه‌ای و تحقیقی را حذف کرده، و آنها را به‌حالات پایدار نامحدود بدل ساخته است. این افعال نیز به‌پایایی نامحدود دو کنش عادت‌ی اشاره می‌کنند. البته یادآوری این نکته ضروری است که عملگر مذکور در مثال ۴۲ مرز بیرونی اپیزودیک (لحظه توقف) عمل لمح‌ه‌ای را حذف کرده، و در مثال ۴۳ مرز پایانی و نتیجه‌ی عمل دستاوردی را از کانون توجه خارج کرده است. فقدان مرز بیرونی و فقدان مرز درونی در این افعال باعث شده که افعال مذکور به‌صورت کنش‌هایی عادت‌ی و پایدار بدون تقید زمانی پدیدار شوند. در نهایت باید گفت که عملگر عادت‌ی هر گونه ناهمگونی و تقیدی (چه درونی و چه بیرونی) را حذف کرده، و افعال همگون مطلق تولید می‌کند. البته ترکیب یک فعل ایستای نامقید با عملگر عادت‌ی نشاندار به‌نظر می‌رسد (مثال ۴۴)؛ بدین دلیل که این افعال خود نامتناهی بوده، و نیازی ندارند که با این عملگر ترکیب شوند. در واقع ترکیب این عملگر حتی اگر منجر به‌نادستوری شدن جمله نشود نوعی حشو معنایی به‌نظر می‌رسد. البته ذکر این نکته ضروری است که گاهی شاید چنین ساختی به‌دلایل ارتباطی برای تاکید بر عادت بکار رود.

۴۴. من همیشه ریاضی بلدم. \*

۴۵. من همیشه تو را دوست دارم. \*

در نهایت می‌توان گفت که تفاوت اصلی عملگر استمراری و عادت‌ی در این است که عملگر استمراری مرزهای بیرونی را حذف می‌کند، اما بر مرزهای درونی تمرکز می‌کند. این در حالی است که عملگر عادت‌ی هم مرزهای بیرونی و هم مراحل میانی را حذف کرده، و خروجی این همگون‌سازی مطلق یک حالت پایدار کلی نامستمر است. در بخش بعد به‌زمان به‌عنوان یک عملگر ناقص‌ساز می‌پردازیم.



## ۲-۳-۲- زمان و نمود

زمان ماهیتی در کل متفاوت با نمود دارد؛ در حالی که نمود به‌زمان درونی یک رخداد می‌پردازد، زمان دستوری به‌تعیین ماهیت زمانی یک رخداد بر حسب مرکز نمایه‌ای سخن<sup>۱</sup> می‌پردازد. در واقع اگر موقعیت مورد نظر قبل از لحظه صفر سخن (لحظه‌ی حال) قرار داشته باشد، رخداد مربوطه در زمان گذشته خواهد بود، و اگر با آن منطبق باشد در زمان حال قرار خواهد داشت؛ بدیهی است که اگر موقعیت بعد از این لحظه باشد زمان رخداد آینده خواهد بود (ریشنباخ ۱۹۴۷؛ کامری ۱۹۸۵). با اینکه زمان و نمود ماهیتی متمایز دارند، اما تاثیرات بسیار قابل توجهی بر هم دارند. یکی از این موارد تعامل نامتقارن حوزه‌های زمانی گذشته و حال با ماهیت نمودی افعال است. برای مثال هر فعلی در زمان گذشته می‌تواند هم با نمود کامل و هم با نمود ناقص ظاهر شود:

۴۶. او نامه را نوشت.

۴۷. او نامه را می‌نوشت.

۴۸. او قدم زد.

۴۹. او قدم می‌زد.

این در حالی است که تمام افعال در زبان فارسی در زمان حال به‌صورت ناقص بیان می‌شوند. در واقع هیچ فعلی با نمود کامل در زمان حال وجود ندارد.

۵۰. او نامه را می‌نویسد.

۵۱. او نامه نویسد. \*

همانگونه که در مثال ۵۱ می‌بینیم جداسازی پیشوند ناقص‌ساز می از فعل تحقیقی نوشتن باعث نادستوری شدن این جمله شده است. به‌همین سیاق تمام افعال دیگر به‌استثنای افعال ایستا در زمان حال با این پیشوند ظاهر می‌گردند.

۵۲. او آواز می‌خواند.

۵۳. او عطسه می‌کند.

۵۴. او بازی را می‌برد.

۱. در واقع لحظه‌ی حال یا همان لحظه‌ی سخن گفتن در زمان حال به‌عنوان مرکزی برای تعیین جایگاه زمانی رخدادها محسوب می‌شود. به‌همین دلیل این لحظه که لحظه صفر سخن نامیده می‌شود مرکز نمایه‌ی نامیده می‌شود.

در هیچ کدام از جملات فوق امکان این امر نیست که پیشوند ناقص‌ساز را از فعل مربوطه جدا کنیم. در واقع این ضرورتی معناشناختی است که افعال کامل در زمان حال می‌بایست همیشه به صورت ناقص ظاهر شوند. البته همانگونه که بیان شد بیشتر افعال ایستا در این زمان بدون این پیشوند بیان می‌گردند.

۵۵. او مریض است.

۵۶. او مادرش را دوست دارد.

حال می‌توان پرسید که ضرورت معناشناختی باهمایی<sup>۱</sup> همیشگی افعال کامل با پیشوند ناقص‌ساز می‌در زمان حال چیست. جواب این پرسش را تنها می‌توان در واکاوی خود ماهیت زمان حال دید. در واقع زمان حال به وضعیتی اشاره دارد که در آن یک موقعیت همزمان و منطبق با لحظه‌ی صفر سخن (لحظه‌ی حال) است (دکلرک ۲۰۰۶: ۱۷۳). در واقع یک رخداد کامل که مقید به یک بازه زمانی خاصی می‌باشد، باید با این لحظه خاص منطبق باشد. اما به تعبیر لنگاکر (۲۰۰۹: ۱۹۲؛ ۲۰۱۱) و دکلرک (همان) چنین انطباقی هرگز ممکن نیست؛ چرا که ایجاد انطباق بین یک موقعیت مقید کامل و لحظه محدود صفر سخن غیر ممکن است. به عبارت دیگر کل آن موقعیت درون این لحظه‌ی خاص گنجانده نمی‌شود. همچنین این امر به ناممکنی انطباق زمانی روایت کلامی یک حادثه با فرایند تحقق آن رخداد در واقعیت اشاره دارد. برای رفع این تضاد معناشناختی بین موقعیت‌های مقید و کامل و زمان نقطوی حال، افعال کامل همیشه به صورت ناقص در زمان حال ظاهر می‌شوند. با توجه به این مقدمه می‌توان گفت که کارکرد اصلی می‌در زمان حال همان ناقص‌سازی و یا همگون‌سازی افعال مقید است تا بتوانند به راحتی با زمان حال ترکیب شوند. در این حالت وند چندمعنایی می‌می‌تواند به دو صورت این رخدادهای مقید را همگون سازد تا بتوانند با زمان حال ترکیب شوند. در وهله‌ی اول این پیشوند می‌تواند در کسوت یک وند استمراری مرزها و تقید بیرونی افعال را حذف کرده و با استمراری کردن آنها ترکیب مناسبی با زمان حال را تولید کند. در این حالت تنها مراحل میانی عمل (نه کل عمل) با لحظه‌ی محدود حال منطبق می‌شود. به عبارت دیگر چون فعل ناقص بوده، و فاقد مرز بیرونی و تقید زمانی است، به راحتی با زمان محدود حال ترکیب می‌شود. در حالت دوم همین وند می‌تواند در کسوت یک وند ناقص‌ساز عادی ظاهر شده و مرزهای درونی و بیرونی را حذف کند و ترکیب مناسبی را در زمان حال پدید آورد. چون فعل در حالت عادی مرز و تقید زمانی ندارد، پس می‌تواند با زمان حال منطبق شود.

۵۷. او نقاشی می‌کشد. (در حال حاضر به صورت یک عمل مستمر)

۵۸. او نقاشی می‌کشد. (به صورت کلی و به عنوان یک عادت).

در حالت اول ترکیب این وند با افعال متفاوت دقیقاً مانند ترکیب عملگر استمراری داشتن با افعال گوناگون می‌باشد. همچنین در حالت دوم ترکیب این وند با افعال مانند ترکیب عملگر عادت با افعال متفاوت است. به واسطه‌ی اینکه این ترکیبات را در بخش‌های قبل توضیح داده‌ایم از ذکر آن‌ها در اینجا خودداری می‌کنیم. اما در پایان باید گفت بدین دلیل که افعال ایستا خود نامقید بوده و مرز بیرونی مشخصی ندارند، پس بالذاته هیچ تضاد معنایی با الزامات معناشناختی زمان حال ندارند. به همین دلیل آن‌ها به راحتی و بدون پیشوند می در زمان حال ظاهر می‌شوند.

### ۳- نتایج تحقیق

مقاله حاضر به بررسی نمود و عملگرهای ناقص‌ساز در زبان فارسی از منظری شناختی پرداخت. در ابتدا افعال را به دو گروه کامل و ناقص تقسیم کردیم، بدین شیوه که افعال کامل اولاً تقید زمانی داشته، و همچنین حاوی نوعی ناهمگونی (نتیجه یا مرز اپیزودیک توقف) هستند. اما افعال ناقص فاقد تقید زمانی و فاقد ساختار ناهمگون می‌باشند. همچنین بیان شد که افعال کامل تحقیقی و فعالیتی در قیاس با اسامی قابل شمارش مرزهای بیرونی و درونی دارند، اما افعال دستاوردی و لمحهای به عنوان گروه دوم افعال کامل تنها مرز بیرونی دارند. این در حالی است که افعال ایستا فاقد مرزهای بیرونی و درونی می‌باشند. البته با تحلیل داده‌ها روشن شد که افعال ایستا در مجاورت عملگرهای متفاوت تحت تاثیر قرار گرفته و طی فرایند تحمیل می‌توانند مرزهای بیرونی و درونی خاصی را به خود بپذیرند. با توسل به این مقدمه به بررسی سه ناقص‌ساز اصلی در زبان فارسی پرداختیم.

پرسش اول تحقیق مربوط به تعامل معناشناختی عملگر استمراری (داشتن) و نموده‌های واژگانی متفاوت بود. نتایج تحقیق نشان داد که عملگر داشتن مرزهای بیرونی رخدادهای کامل و مقید را حذف کرده و بر مرزهای درونی آن‌ها تمرکز می‌کند. در این حالت نشان دادیم که این عملگر در ترکیب با افعال تحقیقی و فعالیتی معنای استمراری داشته، و در ترکیب با افعال لمحهای و دستاوردی تفاسیر تکراری و آغازی را تولید می‌کند. وجه مشترک تمام این ترکیب‌های نحوی در این است که در تمام این موارد عملگر استمراری بر مرزهای میانی رخدادهای تمرکز کرده و مرزهای پایانی و تقید زمانی را حذف کرده است.

اما پرسش دوم ناظر به هم‌کنشی معنایی عملگر ناقص‌ساز عادتی (می) و نمودهای واژگانی متفاوت بود. نتایج تحلیل روشن ساخت که عملگر ناقص‌ساز عادتی هم مرزهای بیرونی و هم مرزهای درونی رخدادها را حذف کرده و به‌نوعی همگونی مطلق را پدید می‌آورد. در این حالت افعال همگون شده به موقعیت‌هایی پایدار و نامحدود بدون هیچ محدودیت زمانی اشاره دارند. بنابراین، تمام افعال متفاوت در ترکیب با این عملگر مرزهای درونی و بیرونی خود را از دست دادند. شایان ذکر است که عملگر استمراری تنها مرزهای بیرونی را حذف می‌کند، اما عملگر عادتی هم مرزهای بیرونی و هم مرزهای درونی ساختار رخدادی افعال را محذوف می‌سازد.

در پایان پرسش سوم به هم‌کنشی معنانشناختی میان زمان حال و ساختار رخدادی افعال اشاره داشت. مقاله حاضر نشان داد که زمان گذشته عملگری خنثی بوده و هم میزبان نمود کامل و هم نمود ناقص است. اما زمان حال، حاوی الزامات معنانشناختی خاصی است که محدودیت‌های معینی را بر افعال تحمیل می‌کند. برای مثال چون همپوشانی و انطباق میان یک موقعیت مقید و زمان صفر سخن در زمان حال ناممکن است، پس تمام رخدادهای مقید در زمان حال به‌صورت ناقص ظاهر می‌شوند. همین مسئله چرایی حضور همیشگی پیشوند می را در زمان حال در زبان فارسی تبیین می‌کند.

#### ۴- منابع

- انوری، حسن و احمدی گیوی، حسن. (۱۳۸۵). دستور زبان فارسی. تهران: انتشارات فاطمی.
- ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۵۲). دستور زبان فارسی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- چراغی، زهرا و کریمی دوستان، غلامحسین. (۱۳۹۲). طبقه‌بندی افعال زبان فارسی بر اساس ساختار رویدادی و نمودی. پژوهش‌های زبانی. ۶۰-۴۱.
- رضایی، والی. (۱۳۹۱). نمود استمراری در فارسی معاصر. فنون ادبی. ۷۹-۹۲.
- دستلان، مرتضی؛ محمدابراهیمی، زینب؛ مهدی بیرقدار، راضیه و روشن، بلقیس. (۱۳۹۳). نمود در زبان فارسی؛ نگاهی نو بر پایه رویکرد شناختی بسط استعاری و مؤلفه‌های نمودی. جستارهای زبانی. ۱-۲۰.

نغزگوی کهن، مهرداد. (۱۳۸۹). افعال معین و نمایش نمود در زبان فارسی. ادب پژوهی. ۹۳-۱۱۰.

- Binnick, R. (1991). *Time and the Verb: A Guide to Tense and Aspect*. New York and Oxford: Oxford University Press.
- Carlson, L. (1981). Aspect and Quantification. In: P. J. Tedeschi and A. Zaenen, *Syntax and Semantics 14; Tense and Aspect* (pp. 31-64). New York: Academic Press.
- Comrie, B. (1976). *Aspect*. New York and Cambridge: Cambridge University Press.
- Comrie, B. (1985). *Tense*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Cortés-Rodríguez, F. (2014). Aspectual features in Role and Reference Grammar: A layered proposal. *Revista Espanola de Lingüística Aplicada*. 23-53.
- Croft, W. (2012). *Verb: Aspect and Causal Structure*. New York: Oxford University Press.
- Davari, S and Naghzyguy-Kohan. (2017). The Grammaticalization of Progressive Aspect in Persian. In; K. Hengeveld, H. Narrog, and H. Olbertz: *The Grammaticalization of Tense, Aspect, Modality and Evidentiality: A Functional Perspective* (163-190). Berlin and Boston: Walter De Gruyter.
- Declerck, R. (2006). *The Grammar of the English Tense System: A Comprehensive Analysis*. Berlin and New York: Mouton de Gruyter.
- De Swart, H. (1998). Aspect Shift and Coercion. *Natural Language & Linguistic Theory*, 347-385.
- De Swart, H. (2002). Tense, aspect and coercion in a cross-linguistic perspective. *Proceedings of the Berkeley Formal Grammar conference University of California*. Edit, Berkeley Miriam Butt and Tracy Holloway King. CSLI Publications.
- Frawley, W. (1999). *Linguistic Semantics*. New York and London: Routledge.
- Givon, T. (2001). *Syntax: An Introduction*. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins Publishing Company.
- Hoepelman, J. and Rohrer, C. (1980). On the Mass Count Distinction and the French Imparfait and Passe Simple. In: C. Rohrer, *Time, Tense, and Aspect* (629-645). Tuebingen: Niemeyer.
- Jackendoff, R. (1997). *The architecture of the language faculty*. Cambridge, MA: MIT Press.
- Klein, W. (1999). *Time in Language*. London and New York: Rutledge.
- Langacker, R. W. (1987). *Foundations of Cognitive Grammar: Theoretical prerequisites* (1). California: Stanford University Press.
- Langacker, R. W. (2008). *Cognitive Grammar: A basic Introduction*. Oxford New York: Oxford University Press.
- Langacker, R. W. (2009). *Investigations in Cognitive Grammar*. Berlin and New York: Mouton de Gruyter.

- Langacker, R. W. (2011). The English present: Temporal Coincidence vs. Epistemic Immediacy. In A. Patard, & F. Brisard, *Cognitive Approaches to Tense, Aspect, and Epistemic Modality* (pp. 45-86). Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins Publishing Company.
- Leech, G. (1970). *Towards a semantic description of English*. Bloomington: Indian University Press.
- Leech, G. (2004). *Meaning and the English Verb*. London and New York: Longman.
- Michaelis, L. (2004). Type shifting in construction grammar: An integrated approach to aspectual coercion. *Journal of Cognitive Linguistics*. 1-67.
- Michaelis, L. (2011). Stative by construction. *Linguistics*. 1359-1399.
- Moens, M. & Steedman, M. (1988). Temporal Ontology and Temporal Reference. *Computational Linguistics* 14(2). 15-28.
- Mourelatos, A. (1978). Events, Processes, and States. *Linguistics and Philosophy*. 415-434.
- Pustejovsky, J. (1995). *The generative lexicon*. Cambridge University Press, Cambridge.
- Radden, G., & Dirven, R. (2007). *Cognitive English Grammar*. Amsterdam / Philadelphia: John Benjamins Publishing Company
- Reichenbach, H. (1947). *Elements of Symbolic Logic*. New York: The Macmillan Company.
- Smith, C. S. (1997). *The Parameter of Aspect*. Dordrecht: Kluwer.
- Vendler, Z. (1967). *Linguistics in Philosophy*. Ithaca and London: Cornell University Press.
- Verkuyl, H. J. (1993). *A Theory of Aspectuality: The Interaction Between Temporal and Atemporal Structure*. New York and Cambridge: Cambridge University Press.
- Verkuyl, H. J. (1972). *On the Compositional Nature of the Aspect*. Springer-Science and Business Media.
- Verkuyl, H. J. (2005). Aspectual Composition: Surveying the Ingredients. In H. Verkuyl; H. De-Swart and A. Van-Houtin, *Perspectives on Aspects* (PP: 19-41). Springer.
- Xiao, R. & McEnery, T. (2004). *Aspect in Mandarin Chinese: A corpus-based study*. Amsterdam: John Benjamin.